



فلسفه اسلامی؛ از مهبجوری تا جمهوری اسلامی / فلسفه اسلامی باید عصری شود

در قرن اخیر و پیش از انقلاب اسلامی، تلاش‌هایی از سوی برخی فیلسوفان ما مانند علامه طباطبایی برای گسترش فلسفه اسلامی صورت گرفته و پس از انقلاب نیز به این موضوع توجه بیشتری شده است.

در قرن اخیر و پیش از انقلاب اسلامی، تلاش‌هایی از سوی برخی فیلسوفان ما مانند علامه طباطبایی برای گسترش فلسفه اسلامی صورت گرفته و پس از انقلاب نیز به این موضوع توجه بیشتری شده است.

به گزارش خیرگزاری مهر، محمد فنایی اشکوری، در سال ۱۳۴۰ در رودسر گیلان به دنیا آمد. وی دروس خارج فقه و اصول را نزد آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی و دروس فلسفه و عرفان را نزد حضرات آیات جوادی آملی، حسن زاده آملی و مصباح یزدی فراگرفت. در سال ۱۳۷۱ به کانادا اعزام و دوره کارشناسی ارشد و دکتری را در دانشگاه مک گیل گذراند. دکتر فنایی در سال ۱۳۸۰ به ایران آمد و از آن سال تاکنون در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) به تدریس دروس فلسفه تطبیقی، فلسفه سیاسی و عرفان می‌پردازد. ما با فنایی اشکوری، دانشیار و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) درباره فلسفه اسلامی و نیازهای معاصر به گفتگو نشستیم. او معتقد است که علوم انسانی از دل هیچ فلسفه‌ای از جمله فلسفه اسلامی بیرون نمی‌آید، اما بنیان‌ها و چارچوب‌های کلی علوم انسانی را می‌توان بر پایه فلسفه اسلامی توسعه یافته و عصری شده پی‌ریزی کرد. علاوه بر این اشکوری می‌گوید که ما برای تولید علوم انسانی مطلوب، دست کم به سه حوزه معرفتی یعنی تفکر فلسفی، دانش تجربی و اجتهاد دینی در رشته‌های گوناگون نیازمندیم. این استاد حوزه و دانشگاه معتقد است مهمترین اشکالی که می‌توان به فلسفه اسلامی وارد کرد آن است که فیلسوفان مسلمان پس از عصر ترجمه تقریباً با دنیای بیرون از اسلام ارتباطی نداشته و از افکار و تحولات فلسفی خارج از جهان اسلام بی‌خبر بوده‌اند. یکی از آثار این بی‌خبری محدود شدن قلمرو فلسفه اسلامی به فلسفه اولی یا هستی‌شناسی است؛ در حالی که فلسفه، شعب گوناگونی دارد. با این حال باید اذعان کرد که در قرن اخیر و پیش از انقلاب اسلامی، تلاش‌هایی از سوی برخی فیلسوفان ما مانند علامه طباطبایی در این زمینه صورت گرفته و پس از انقلاب نیز به این موضوع توجه بیشتری شده است.

فلسفه بالذات نه اسلامی است، نه مسیحی، نه شرقی و نه غربی، اما بالعرض می‌تواند به این گونه قیود مقید شود

*مایل هستیم روایت شما از نقدهای نیم قرن اخیر به فلسفه اسلامی، چه از جانب اصحاب مدرنیته و چه از جانب اخباریون را بشنویم؟

اشکالات متعددی از سوی متجددان به فلسفه اسلامی شده است. حس‌گرایان و تجربه‌گرایان به عقل‌گرایی فلسفه اسلامی اشکال کرده‌اند. تندترین نقد از این جنس از سوی پوزیتیویست‌ها است که اساساً فلسفه سنتی را بی‌حاصل و بی‌معنا می‌دانند. اصولاً مفاهیم فلسفی همچون مقولات ارسطویی، جوهر و عرض، وجود مجرد، و جوهر نفسانی در تفکر مدرن که علم تجربی را تنها الگوی معرفت حقیقی می‌داند باید کنار نهاده شود. شکاکان و نسبی‌گرایان به رویکرد یقین‌طلبی و مطلق‌گرایی فلسفه اسلامی و همه فلسفه‌های میناگرا اشکال دارند.

اشکالی که برخی از متجددان داخلی به تبع از بعضی غربی‌ها به فلسفه اسلامی دارند این است که اصول فلسفه نمی‌تواند اسلامی باشد، بگذریم از اینکه بسیاری از مستشرقان فلسفه اسلامی را فلسفه غربی می‌گویند. اشکال متجددان به فلسفه اسلامی این است که ذات فلسفه با دینی بودن ناسازگار است و فلسفه دینی همان کلام یا الاهیات است. فلسفه سیر آزاد تفکر است، اما وقتی مقید به دین می‌شود جنبه عقلی خود را از دست می‌دهد. به این اشکال در جای خود پاسخ داده شده است و اکنون قصد پاسخ تفصیلی به آن را ندارم. اما پاسخ اجمالی این است که روش اثبات فلسفی روش برهانی است. هر مدعای فلسفی را که به روش برهانی عقلی اثبات کنیم آنجا فلسفه داریم. تأثیر پذیری فلسفه از اسلام از جهات و ابعاد دیگر است که خللی به برهانی بودن آن نمی‌زند. سخن نهایی بنده در این باب این است که فلسفه بالذات نه اسلامی است، نه مسیحی، نه شرقی و نه غربی، اما بالعرض می‌تواند به این گونه قیود مقید شود.

متشرعان نیز به فلسفه اسلامی ناخسته‌اند. البته این ناختن تازگی ندارد. از زمان ورود فلسفه به جهان اسلام محدثان، متکلمان و صوفیان به فلسفه حمله ور بوده‌اند. از نظر اینان روح فلسفه با دین سازگار نیست. فلسفه متکی به عقل است و بر طبل بی‌نیازی از دین می‌کوبد، در حالی که دین مبتنی بر وحی الهی است. از نظر آنها بسیاری از آرا

فلاسفه از جمله نظر آنها دربارهٔ قدم عالم، علم الهی، معاد جسمانی، وحدت وجود، و علیت و صدور با آموزه های دینی در تعارض است. برخی مخالفان شیعی فلسفه می گویند اصولاً فلسفه را خلفاً برای مقابله با ائمه معصوم (ع) وارد جهان اسلام کردند. به همهٔ این اشکالات به تفصیل پاسخ داده شده است. این حقیر در فصل نخست جلد اول درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی و همچنین در نوشتار جدیدی با عنوان "دفاع از عقلانیت به این مباحث پرداخته و به این اشکالات پاسخ داده ام.

عجیب است که اشکال عمدهٔ متجددان و طرفداران فلسفه های غربی به فلسفهٔ اسلامی این است که این فلسفه، اسلامی است؛ در حالی که فلسفه نمی تواند اسلامی باشد. در همین حال، اشکال عمدهٔ متشرعان به فلسفهٔ اسلامی این است که این فلسفه سکولار است و اسلامی نیست. به گمان ما هر دو گروه برخطا هستند؛ هم فلسفهٔ ما اسلامی است و هم اسلامی بودن با فلسفه بودن سازگار است. البته وقتی می گوئیم فلسفهٔ ما اسلامی است مراد این نیست که همهٔ آرا همهٔ فلاسفهٔ مسلمان صد در صد مطابق اسلام است. در هیچ یک از علوم دینی مثل کلام و تفسیر و فقه و اخلاق که فرض بر این است مستقیماً برگرفته از متون اسلامی هستند، نمی توان چنین ادعایی کرد، چه رسد به فلسفه. معنای اسلامی بودن فلسفه در متونی که اشاره شد بیان شده است.

*از سعه صدر اهالی فلسفه اسلامی در مواجهه با منتقدانشان بگوئید؟

متأسفانه سعهٔ صدر در میان ما گوهر کمیابی است. چه روشنفکر ما و چه سنتی ما در این زمینه پروندهٔ درخشانی ندارند. تعصب و جانبداری متعصبانه در میان همهٔ اصناف کم و بیش وجود دارد. برخی هر نوع نقدی به فلسفه اسلامی را ناشی از بی سوادگی و نفهمیدن فلسفهٔ اسلامی می دانند. البته گاهی واقعاً چنین است، اما این سخن کلیت ندارد. کسی که چنین تصویری دارد هیچگاه نقدهای منتقدان را جدی نمی گیرد. باید سخنان منتقدان را شنید و جدی گرفت. ای بسا برخی از اشکالات آنها وارد باشد و فیلسوف را وادار به تجدید نظر در برخی از آرا و مواضعش کند. اینکه فلسفه علمی برهانی و مبتنی بر یقینیات است و یقین در آنجا هم یقین مضاعف است و مولای درز آن نمی رود، تنها به صورت یک قضیه شرطیه درست است. کسی که چنین سخنی می گوید یا از تاریخ و سیر تحولات آرا فلاسفه و تنوع مکتب های فلسفی بی خبر است، و یا اینکه خود را یک استثنا در تاریخ فلسفه و خاتم الفلاسفه می داند؛ اشکالات به دیگر فلسفه ها را می پذیرد، اما فلسفهٔ خود را نقدناپذیر می داند. فلسفه، علمی بحثی است و ذات فلسفه بحث و نقد است و این بحث و نقدها و نقض و ابرام ها پایان ندارد. این نوع رویکرد جزمی خود ضد رویکرد فلسفی و در تعارض با روح تفکر فلسفی است. چون مطالعهٔ تاریخ فلسفه و مکتب های فلسفی دیگر کمتر در میان ما رواج داشته این نوع جزمیت در اذهان بسیاری شکل گرفته است بطوری که اجازه نقد به دیگران نمی دهد.

باید افزود کسانی هم بوده و هستند که نقدها را می شوند و می کوشند مواجههٔ منصفانه و عقلانی با آن داشته باشند. مواجههٔ عقلانی اقتضا می کند که اگر اشکال وارد است بپذیریم و در رأی مان تجدید نظر کنیم و اگر وارد نیست پاسخ عقلانی به آن بدهیم.

در میان مخالفان و منتقدان فلسفه هم این جزمیت و تعصب شدید متأسفانه دیده می شود. مخصوصاً اگر شخص به فکر خود صبغهٔ قداست بدهد و نظر خود را عین دین بداند، او هیچگاه آمادگی شنیدن هیچ پاسخی به اشکال خود را ندارد. بنده شخصاً با چنین افرادی مباحثات بسیاری داشته ام. با اینکه کوشیده ام منصفانه و منطقی بحث کنم، اما با کسانی مواجه شده ام که به هیچ وجه حاضر نیستند سخنی متفاوت با آنچه خود بدان معتقدند و ذهنشان با آن مانوس است را بشنوند. حتی اگر پاسخی به استدلال شما نداشته باشند، کمترین انعطافی از خود نشان نمی دهند. این امر ریشهٔ روانی دارد که در دورانی طولانی شکل گرفته و شخصیت شخص را شکل داده است و به آسانی قابل تغییر نیست. آزاد اندیش بودن یا متعصب بودن خصلتی است که حاصل یک شیوهٔ تعلیم و تربیت و آموزش در دورهٔ طولانی است و با امور بسیاری گره خورده است. چنین نیست که با تذکر، یا توصیه یا ادعا و تمنا تغییر کند.

*در میان نقدها، کدام یک از نقدها به فلسفه اسلامی را مفید و راهگشا می دانید؟

نقدهای متعصبانه چه از جنس سنتی آن و چه از جنس مدرن آن هیچ گونه راهگشایی ندارند و فقط اختلاف و شقاق را دامن می زنند. نقدی که به انگیزهٔ تکفیر و تحمیق و تحقیر و تفسیق و مانند آن باشد نه نامش را نقد می توان نهاد و نه پاسخ و علاجی برای آن می توان ارائه داد. اصولاً چنین منتقدانی دنبال پاسخ نیستند. آنها کمترین تردیدی در مواضع خود ندارند. نقدها را برای هدایت و اصلاح طرف مقابل و یا نشان دادن بطلان تفکر او به دیگران مطرح می کنند، نه برای دریافت پاسخ. او در نظر خود کمترین تردیدی ندارد که بخواهد آن را اصلاح کند. متأسفانه نقد منصفانه و به دور از تعصب بسیار کم است.

اما چنان که گفتم نقدهای جدی و منتقدان حقیقت جو هم وجود دارند. این گونه نقد و بحث می تواند با برکت باشد و به رشد و تقویت فلسفه کمک کند. فلسفه و فلاسفه به چنین نقدهایی نیازمندند.

مهم ترین اشکالی که به نظر بنده می توان به فلاسفه اسلامی کرد این است که فیلسوفان مسلمان پس از عصر ترجمه با دنیای بیرون از اسلام تقریباً ارتباطی نداشته اند و از افکار و اندیشه ها و تحولات فلسفی در خارج از جهان اسلام بی خبر بوده اند. البته محدودیت ارتباطات در گذشته قابل درک است. اما حتی در دوره های اخیر هم که این ارتباط ممکن بود ما شاهد آن نیستیم. اندیشه های فلسفی غرب بیش از یک قرن است که وارد جهان اسلام و از جمله ایران شده و افکار کسانی را تحت تأثیر قرار داده، اما فیلسوفان سنتی ما چندان رغبتی به آشنایی با این افکار از خود نشان ندادند و با تأخیری غیر قابل توجیه به آن توجه کردند. در کشور ما در هر حال این محدودیت موجب شده که فلسفه اسلامی آن گونه که استعداد آن را داشته توسعه و رشد نیابد. این اشکال به ذات فلسفه اسلامی نیست، بلکه اشکالی به رویکرد فیلسوفان ماست، اما در هر حال در فلسفه ما اثر داشته است. یکی از آثار این عدم ارتباط، محدود شدن قلمرو فلسفه اسلامی به فلسفه اولی یا هستی شناسی است، در حالی که فلسفه شعب گوناگون دارد و حوزه های گسترده ای را در بر می گیرد، مانند اخلاق، سیاست، علم و دین. البته باید اذعان کرد که در قرن اخیر تلاش هایی از سوی برخی از فیلسوفان ما مانند علامه طباطبایی پیش از انقلاب اسلامی در این زمینه صورت گرفته و پس از انقلاب به این موضوع توجه بیشتری شده است، و هم اکنون در حوزه های فلسفی ما به فلسفه غرب تاحدی توجه می شود، اما هنوز در آغاز این راه هستیم.

فلسفه اسلامی به طور بالقوه ظرفیت مواجهه با مسائل عصر جدید را دارد، اما به جهت توجه دیر هنگام اهالی فلسفه ما به مسائل عصر جدید، این امر در بسیاری از حوزه ها هنوز فعلیت نیافته است

* نقش فلسفه اسلامی را در پاسخ گویی به نیازهای فکری معاصر چگونه توصیف می کنید؟

فلسفه اسلامی به طور بالقوه ظرفیت مواجهه با مسائل عصر جدید را دارد، اما به جهت توجه دیر هنگام اهالی فلسفه ما به مسائل عصر جدید، این امر در بسیاری از حوزه ها هنوز فعلیت نیافته است. ما در حوزه هایی همچون الاهیات و معرفت شناسی از سرمایه های ارزشمندی برخورداریم و گام های خوبی در این زمینه ها برداشته شده است، اما در برخی دیگر از حوزه های فلسفی به ویژه در حوزه مسائل انسانی و اجتماعی راهی طولانی در پیش داریم.

باید افزود که نیازهای فکری معاصر محدود به مسائل فلسفی نیست و فلسفه نمی تواند به همه نیازهای فکری بشر بپردازد. فلسفه تنها یک حوزه از معارف بشری است، نه همه آن. در کنار فلسفه حوزه های گوناگون دیگر معرفتی هست که ما به آنها نیز نیازمندیم و در آن ها نیز باید به جهاد علمی دست بزنیم، مانند حوزه های مختلف علوم طبیعی و انسانی و علوم و معارف دینی.

*از نظر شما فلسفه اسلامی با شاکله فعلی می تواند نقش آفرینی مؤثری در جامعه اسلامی و در نقطه اوج خود در حد تمدن سازی داشته باشد؟

فلسفه اسلامی به صورت بالفعل آن با تمدن سازی فاصله دارد و عمده مباحث آن که بر محور هستی شناسی است چندان ارتباطی به تمدن سازی ندارد، و دستکم برای تمدن سازی کافی نیست. اما این فلسفه با بنیان های نظری هستی شناختی و معرفت شناختی و انسان شناختی که دارد ظرفیت آن را دارد که با توسعه و رشدش بتواند در تمدن سازی ایفای نقش کند. از الزامات این ایفای نقش این است که فلسفه اسلامی با فلسفه جدید، علم جدید، تمدن و نحوه زیست جدید مرتبط شود، آنها را بشناسد و موضع فلسفی خود را درباره آنها تبیین کند. در اینجا هم باید افزود که گرچه فلسفه نقش زیربنایی مهمی در تمدن سازی دارد، اما تنها با فلسفه نمی توان تمدن ساخت. تمدن مؤلفه های بسیاری دارد که یکی از آنها به فلسفه مربوط است. عناصر بسیار دیگری برای تمدن سازی ضروری است مانند علم، دین، معنویت، اخلاق، فناوری، هنر، سیاست، مدیریت و...

*به نظر شما فلسفه اسلامی چگونه می تواند بر شکل گیری علوم انسانی اسلامی تأثیر بگذارد؟

علوم انسانی از دل هیچ فلسفه ای از جمله فلسفه اسلامی در نمی آید. اما بنیان ها و چارچوب های کلی علوم انسانی اسلامی را می توان بر پایه فلسفه اسلامی توسعه یافته و عصری شده پی ریزی کرد. ابتدای علوم انسانی بر اصول فلسفی غیر از استنتاج و استخراج آنها از اصول فلسفی است. وقتی می گوئیم یک ساختمان بر فونداسیون

استوار است، معنایش این نیست که کل بنای ساختمان و اجزایش از دل آن فونداسیون در می آید، بلکه مبتنی بر آن و متناسب با آن است. بسیاری از مسائل علوم انسانی تجربی هستند. گزاره های تجربی از اصول فلسفی استنتاج نمی شوند. برای تولید علوم انسانی مطلوب دست کم به سه حوزه معرفتی یعنی تفکر فلسفی، دانش تجربی و اجتهاد دینی در حوزه های گوناگون نیازمندیم. تفکر فلسفی در زمینه های انسان شناسی و حکمت عملی با همه شعب و شاخه هایش در کنار مطالعات تجربی و دینی می تواند زمینه ساز تحول در علوم انسانی شود. باید تأکید کرد که بار اصلی اسلامی سازی علوم انسانی بر دوش دانشمندان علوم انسانی آشنا با معارف دینی است، نه فیلسوفان. فیلسوفان می توانند با تبیین بنیان های نظری و فلسفی این علوم و ترسیم خطوط کلی مرتبط با این معارف به دانشمندان علوم انسانی در این زمینه کمک کنند.

فیلسوفانی که به انقلاب اسلامی تعلق خاطر دارند تنها هنگامی می توانند دین خود را به انقلاب ادا کنند که عقلانیت فلسفی متناسب با انقلاب را در عرصه های گوناگون مورد نیاز آن تولید کنند و بسط دهند

*تلفی شما از نوسازی فلسفه اسلامی چیست؟ آیا نوسازی فلسفه اسلامی را ضروری می دانید؟ اگر چنین است این امر چه الزاماتی دارد؟

بله. هر علمی همواره نیاز به نوسازی و تحول دارد. پیشرفت علوم مرهون همین امر است. اگر نوسازی نبود علم امروز بشر می باید در حد علوم سه هزار سال پیش باقی می ماند. متأسفانه پس از قرون طلایی شکوفایی علوم اسلامی، پیشرفت علوم در جوامع اسلامی یا بسیار کند شد و یا اساساً متوقف شد. نتیجه این توقف و کندی، عقب ماندگی جوامع اسلامی امروزی است. برای جبران این عقب ماندگی چند قرنه باید نهضت علمی به راه انداخت. در همه حوزه های علوم و معارف از جمله در فلسفه این نهضت ضروری و اجتناب ناپذیر است. بدون نوسازی، فلسفه می میرد. ما چه به این تحول بپردازیم و چه نپردازیم دیگران به حرکت خود ادامه می دهند و به پرسش های فلسفی پاسخ می دهند. طبیعتاً انسانی که پرسش فلسفی دارد به سراغ فلسفه ای می رود که برای پرسش های او پاسخ دارد، نه به فلسفه ای که بیگانه با دغدغه های اوست و به مسائل کهن و بی ربط با نیازهای او سرگرم است. این امر به معنای مرگ و حذف آن فلسفه است. نکته کلیدی در تحول و بازسازی فلسفه اسلامی توجه به پرسش های عصر است. با عرضه پرسش های معاصر به فلسفه اسلامی می توان به پویایی و روزآمد بودن این فلسفه کمک کرد. با تهذیب فلسفه اسلامی، توسعه قلمرو فلسفه اسلامی، رویکرد اجتماعی و تمدنی به فلسفه اسلامی و جداکردن مرز آن با کلام، عرفان، علم، و تعامل فلسفه با همه اینها می توان به نوسازی فلسفه اسلامی مبادرت ورزید.

*فلسفه صدرایی تا چه اندازه برای ایفای نقش محوری در نوسازی فلسفه و ایفای نقش در تمدن سازی اهمیت دارد؟

فلسفه اسلامی مساوی با فلسفه صدرایی و هیچ مکتب فلسفی خاصی نیست. فلسفه صدرایی یکی از مراحل پیشرفت فلسفه اسلامی است که جایگاه رفیعی دارد. ملاصدرا بر سر سفره حکیمان و متفکران و عارفانی همچون فارابی و ابن سینا و سهروردی و غزالی و ابن عربی و مولوی نشسته است و جدا از آن ها نیست. حکمت متعالیه ادامه همین سنت و حلقه ای از این زنجیره است. این مکتب فلسفی را باید درست بشناسیم و تفسیر کنیم و از ظرفیت های آن بهره بگیریم. اما هیچ مکتب فلسفی مقدس و لزوماً ابدی نیست و نباید در آن توقف کرد و پنداشت که حل همه معضلات فکری بشر از درون آن بیرون می آید. از مهمترین کارهای فلسفی، یافتن ضعف ها و خلأهای احتمالی فلسفه صدرایی است. با عرضه مسائل امروز به فلسفه اسلامی از جمله مکتب صدرایی می توان این فلسفه را بهتر شناخت و از توانایی ها و محدودیت های آن واقف شد. تفکر فلسفی پویا است. استعداد معرفتی بشر به تدریج فعلیت پیدا می کند. انسان موجود محدودی است و دامنه حقیقت بسیار گسترده و در واقع بی نهایت است. هیچ فیلسوفی و هیچ دوره ای نمی تواند پایان دوره معرفت باشد. هیچ فلسفه ای فلسفه نهایی نیست. فلسفه نهایی اگر ممکن باشد در نهایت سیر حرکت بشر تحقق پیدا می کند. ما با موهبت قوه عاقله ای که خداوند متعال به ما ارزانی داشته، که البته محدودیت های خود را دارد، باید بکوشیم افتان و خیزان بسوی کشف حقایق گام برداریم. فلسفه بودن ما همین سلوک معرفتی است و این راه را پایان و توقفی نیست.

به نظر بنده معنای فلسفه نوصدرایی، عصری شدن فلسفه صدرایی است. هنگامی که ما با استفاده از حکمت متعالیه صدرایی با مباحث و مسائل و پرسشهای جدید درگیر شویم، فلسفه نوصدرایی شکل می گیرد

*به نظر شما فلسفه نوصدرایی داریم؟ اگر داریم، شاخصه اصلی آن چیست؟

به نظر بنده معنای فلسفه نوصدرایی، عصری شدن فلسفه صدرایی است. هنگامی که ما با استفاده از حکمت متعالیه

صدراپی با مباحث و مسائل و پرسشهای جدید درگیر شویم، فلسفه نوصدراپی شکل می گیرد. استفاده از تجربه فلسفی دنیا، درگیر شدن با چالش های فلسفی معاصر، تعامل و گفتگو با فلسفه های دیگر، و گسترش قلمرو فلسفه با طرح فلسفه های مضاف با استفاده از چارچوب هستی شناختی و معرفت شناختی صدراپی گام هایی است که برای ورود فلسفه صدراپی به مرحله ای نو ضروری است. متفکرانی مانند علامه طباطبایی، استاد شهید مطهری و آیت الله مصباح یزدی از آغازگران این مرحله از تفکر فلسفی اسلامی هستند. با توجه به اینکه امروزه بسیاری از اهالی فلسفه در حوزه و دانشگاه در این مسیر گام بر می دارند، امید می رود در آینده ای نزدیک شاهد پیشرفت هایی در فلسفه اسلامی باشیم.

*منظور شما از توسعه فلسفه اسلامی و عصری شدن آن چیست؟ مگر فلسفه تابع تحولات زمانه است؟

تلقی سنتی ما از فلسفه همان مابعدالطبیعه و فلسفه اولی است. فلسفه اولی از احکام وجود بما هو وجود بحث می کند. وجود بماهو وجود هرگز تغییر نمی کند و احکام آن نیز متحول نمی شود. اگر بگوییم وجود اصیل است، واحد است، و به واجب و ممکن تقسیم می شود، این احکام از ازل تا ابد ثابت و صادقند و هر اتفاقی در عالم رخ دهد و عالم به هر سمتی برود، هیچ تغییری در این احکام پیش نمی آید. این فلسفه برای الاهیات بسیار اهمیت دارد و بنیاد جهان بینی بشر را شکل می دهد. مباحثی مثل وجود خدا یا جبر و اختیار یا مجرد نفس البته برای بشر بسیار اهمیت دارد و بر زندگی تأثیرگذار است، اما این ها مسائل ثابت و ازلی و ابدی فلسفه اند و با تغییر زندگی بشر تغییر نمی کنند؛ گرچه نحوه طرح و حل آنها ممکن است دچار تغییر شود. این گونه مباحث فلسفی به نحو مستقیم و مباشر با دغدغه های زندگی دگرگون شوند بشر ارتباطی ندارند. فلسفه اولی فلسفه خاص است و برای خواصی که فیلسوفان حرفه ای هستند مطرح است.

اما ما فلسفه را در معنای عام تری به کار می بریم. فلسفه در تلقی ما رویکرد عقلی به دغدغه های بشر و بسط عقلانیت در همه ساحت های حیات آدمی است. فلسفه در این کاربرد در همه حوزه هایی که برای بشر اهمیت دارد جریان پیدا می کند. فلسفه بودن فلسفه به روش عقلی است که بطور عمده شامل تحلیل عقلی و استدلال عقلی است. فلسفه ای که این نقش را دارد فلسفه عام است. فلسفه در این معنا بکارگیری روش عقلی در بررسی مسائل مرتبط با هستی، حیات و زندگی بشر است. زندگی بشر تحول پیدا می کند؛ پدیده های جدیدی در زندگی فردی و جمعی بشر ظهور می کند. تفکر فلسفی پا به پای این تغییرات باید پیش رود. امروزه ما شعبی از فلسفه داریم که در گذشته مطرح نبودند و زمینه ای برای طرحشان نبود، مانند فلسفه صنعت، فلسفه علوم، محیط زیست، رسانه، هوش مصنوعی، سینما و فضای مجازی. فلسفه اسلامی هنوز به طور جدی وارد این فضاها نشده است.

همچنین مکتب های فلسفی جدیدی و فیلسوفانی با اندیشه هایی نو ظهور می کنند که فلسفه اسلامی باید موضعش را درباره آنها روشن کند. اینها امور متغیر و گاه بی سابقه اند. با تحولات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، علمی، صنعتی، و هنری دغدغه ها و پرسش های جدیدی برای بشر مطرح می شود که مسبوق به سابقه نیست و تفکر فلسفی می طلبد. درباره پدیده های مستحدثه یک سلسله پرسشها و بحث های علمی و فنی و گاه فقهی و اخلاقی مطرح است و یک سلسله پرسش ها و بحث های فلسفی درباره چیستی و چرایی این امور. مراد از توسعه قلمرو فلسفه و فلسفه عصری و روزآمد چنین فلسفه ای است. هرچند مباحث هستی شناختی، معرفت شناختی و انسان شناختی مبنای تفکر فلسفی در همه عرصه هاست و همه شعب فرعی فلسفه به این مبانی متکی است، اما فیلسوف مابعدالطبیعه سنتی به صرف تضلع و تبحر در این مبانی قادر به مواجهه با پرسش های نوشونده یاد شده نیست. او باید با علم بویژه علوم انسانی و اجتماعی آشنا باشد و دنیای جدید و نحوه زیست بشر در این دنیا را بشناسد تا بتواند وارد فضای این گونه مباحث شود. تنها با ورود به این نوع مباحث است که فلسفه می تواند عقلانیت را در متن زندگی بشر و در همه ابعاد و ساحت های آن جاری کند و در تمدن سازی سهیم باشد.

فلسفه درخور انقلاب اسلامی چنین فلسفه ای است. انقلاب اسلامی مدعی نوع بدیعی از زیست اجتماعی است که بر فلسفه و عقلانیت خاصی استوار است. فیلسوفانی که به انقلاب اسلامی تعلق خاطر دارند تنها هنگامی می توانند دین خود را به انقلاب ادا کنند که عقلانیت فلسفی متناسب با انقلاب را در عرصه های گوناگون مورد نیاز آن تولید کنند و بسط دهند. این انقلاب و نظام برخاسته از آن با چالش های فکری و فلسفی گوناگونی در عرصه های مختلف حیات اجتماعی مواجه است که تنها با عرضه عقلانیت فلسفی فراگیر و پویا می توان بر آنها فائق آمد. فیلسوف عصر انقلاب باید وارد فلسفه های اجتماعی و مرتبط با زندگی شود و در زمینه های گوناگون سیاست و حکمرانی، تعلیم و تربیت، حقوق و قانون، و اقتصاد و روابط بین الملل نظریه پردازی فلسفی کند.

یکی دیگر از وظایف ما در باب فلسفه اسلامی معرفی آن به دنیای امروز با زبان امروز است. فلسفه اسلامی با تعامل و

گفتگو با فلسفه های دیگر رشد پیدا می کند. نخستین کار در این زمینه ترجمه متون کلاسیک ما به زبان های دنیا است. اما تنها ترجمه متون سنتی برای معرفی فلسفه اسلامی کافی نیست. علاوه بر این باید به زبان قابل فهم امروزی این فلسفه را معرفی نمود. برای این کار شناخت سبک تفکر فلسفی امروز و زبان فلسفی رایج و جاری در این عصر لازم است. ما حتی به دانشجویان و دانشگاهیان خودمان نمی توانیم فلسفه اسلامی را در قالب سنتی آن عرضه کنیم، بلکه نیازمند به بازاندیشی و بازآفرینی و بازنگاری فلسفه اسلامی در قالبی نو متناسب با ذهن و زبان دانشگاهی امروزی هستیم؛ در غیر این صورت از انتقال این میراث گران قدر به دانشجویان خودمان ناکام خواهیم ماند. نتیجه آن خواهد بود که دانشجوی مسلمان ایرانی با همه فلسفه های دنیا آشنا خواهد بود الا با فلسفه خودش. اینها برخی از مصادیق روزآمد کردن فلسفه اسلامی است که امید است اهالی فلسفه ما بتوانند در این راه گام هایی بردارند. بعون الله و فضله.*

*این مصاحبه در فصلنامه علوم انسانی اسلامی صدا، شماره ۳۲، بهار ۱۳۹۹ منتشر شده است.